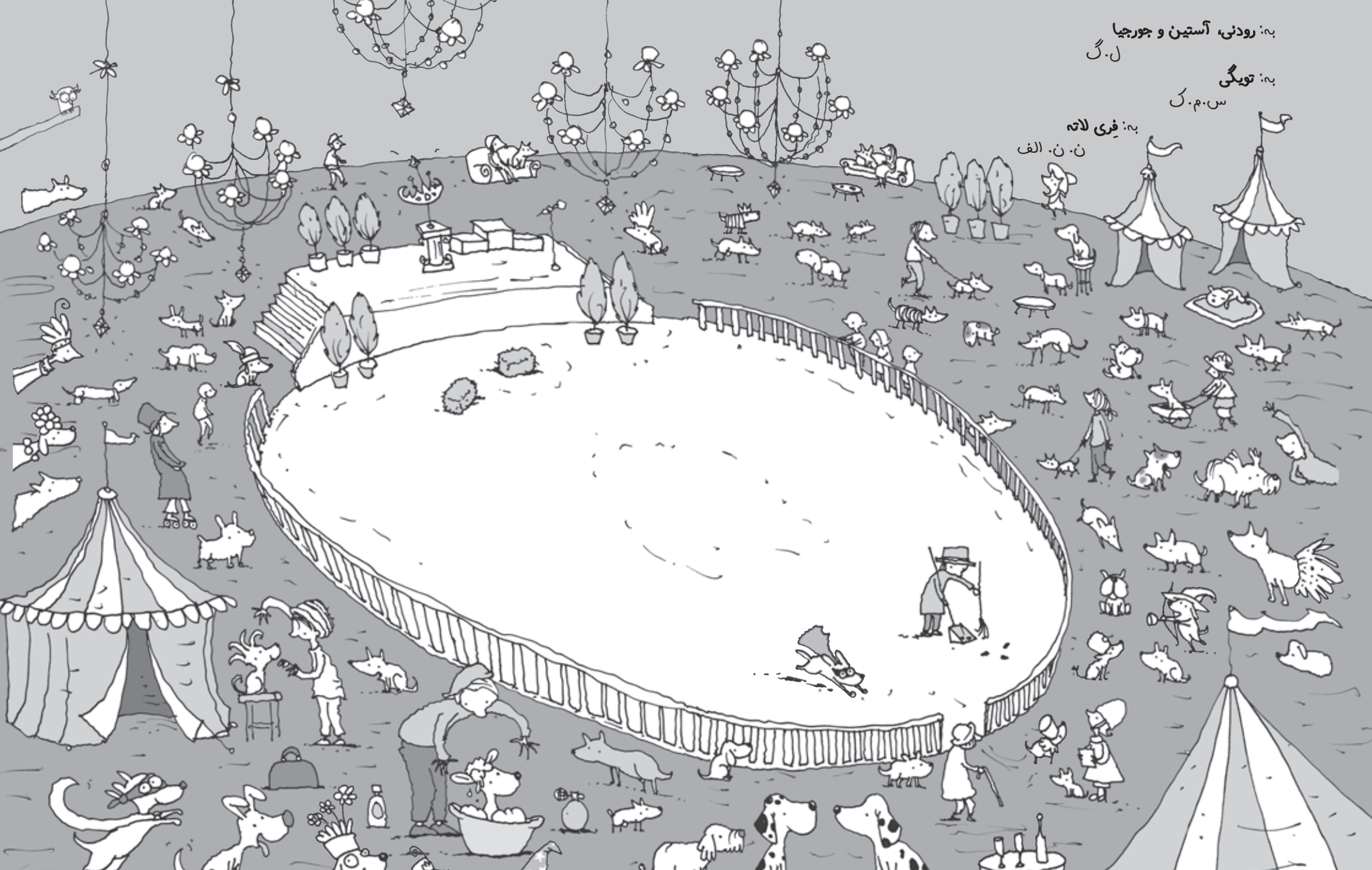


به: رودنی، آستین و جورجیا
ل.گ

به: تویگ
س.م.ک

به: فیری لاته
ن.ن. الف



سرشناسه: گیبس، لزلی، Gibbes, Lesley
 عنوان و نام پدیدآور: جرعه و دزد تاج جواهر نشان نویسنده لزلی گیبس؛ تصویرگر استیون مایکل کینگ؛
 مترجم: نسرين نوش اميني؛ ویراستار: سيدنوید سيدعلي اكبر.
 مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهري: ۸۰ ص: مصور.
 فروست: کارآگاه جرعه، سگ پلیس مخفی؛ ۳.
 شابک: ۹-۶۱-۸۶۵۵-۶۴۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۶۴۰۰ دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۶۴۰۰
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 یادداشت: عنوان اصلي: Fizz and the show dog jewel thief، ۲۰۱۶، c
 یادداشت: گروه سني: بی‌ج
 موضوع: داستان‌های فکاهی مصور
 موضوع: Comic books, Strips, etc
 موضوع: سگ‌های پلیس — داستان
 موضوع: Police dogs — Fiction
 موضوع: سگ‌های پلیس — تعليم — داستان
 موضوع: Police dogs — Training — Fiction
 شناسه افزوده: کینگ، استیون مایکل، تصویرگر
 شناسه افزوده: King, Stephen Michael
 شناسه افزوده: اميني، نسرين نوش، ۱۳۶۰، مترجم
 رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ ج ۱۵۷۸۲۰۵۷۴۱۵
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۸۲۴۹

کارآگاه جرعه، سگ پلیس مخفی/۳

جرعه و دزد تاج جواهر نشان

نویسنده: لزلی گیبس

تصویرگر: استیون مایکل کینگ

مترجم: نسرين نوش اميني

ویراستار: سيدنوید سيدعلي اكبر

مدیر هنري: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹-۶۱-۸۶۵۵-۶۴۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۶۴۰۰

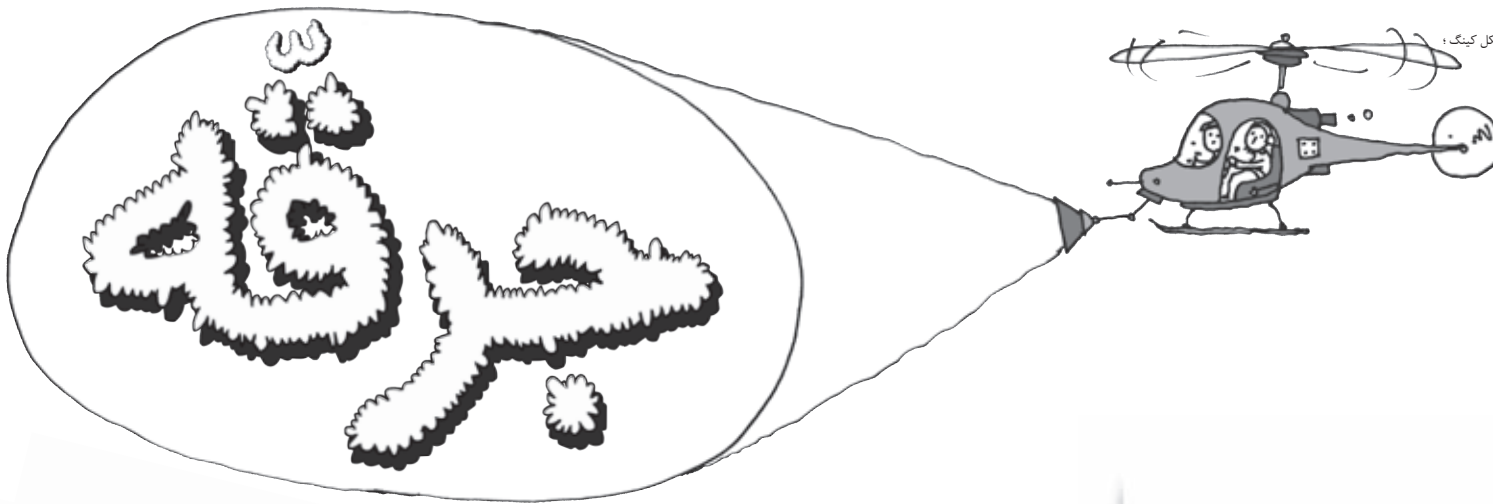
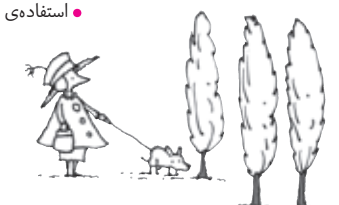
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۶۴۰۰

FIIZ AND THE SHOW DOG JEWEL THIEF
 Copyright © Text, Lesley Gibbes, 2016
 Copyright © Illustrations, Stephen Michael King, 2016
 First published by Allen & Unwin, Australia, 2016
 in the English language.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب
 قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)
 امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر
 دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Allen & Unwin)
 خریداری کرده است.
 انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی
 ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و
 اخلاق حرفه‌ای نشر است.



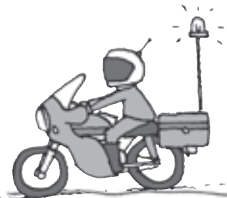
آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopa.ir . www.hoopa.ir
 • همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 • استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



دزد تاج جواهر نشان

لزلی
گیبس

تصویرگر:
استیون
مایکل کینگ

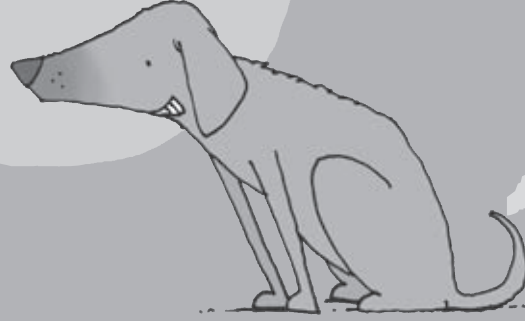




بنی



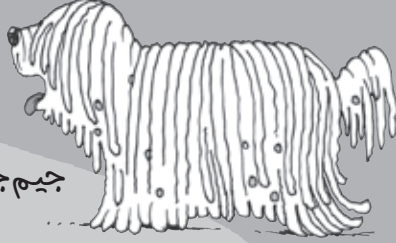
تیغاله



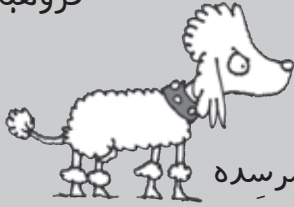
جرّقه



جیم جارو



گروهبان سخت پسند



مادرِ مرّسده



مرّسده

شکرپنیر



آقای قیچی طلا



مامانِ جرّقه



خانم
زرّقی برّقی



زغال اّره





فهرست

۱ اولین پرونده	بخش ۱
۹ آرایشگاه قرشمال	بخش ۲
۱۵ جمع بر و بیچ جمع است	بخش ۳
۲۷ لباس عروسکی	بخش ۴
۳۳ نمایش مُد	بخش ۵
۴۱ اولین سرنخ	بخش ۶
۴۷ آزمون توانایی	بخش ۷
۵۵ دستگیری	بخش ۸

بختش ۱

اولین پرونده



جرقه

بیرون کلانتری شهر آفتابگردان ایستاده بود. واقی واقعی کرد و گفت: «موفق شدم، من واقعاً استخدام شدم.» اولین روز کاری اش بود و قلبش تپ تپ می زد. آن روز همان روزی بود که همیشه توی رؤیاهایش می دید. حالا دیگر جرقه یک سگ پلیس مخفی راست راستکی بود. زغال اژه پوزخندی زد و گفت: «جرات نمی کنی بری تو، نه گوله ابریشمی؟! بازنده ی کوچولو!» بعد همان طور که پله ها رو دو تا یکی می کرد و بالا می رفت، دنباله ی حرفش را گرفت و گفت: «چرا به جای کلانتری نمی ری توی نمایش نانا زترین سگ عروسکی بازی کنی؟ جای واقعی تو همون جاست. کارهای پلیسی رو بذار واسه سگ های راستکی.»

با پنجه ی عقبی اش کوبید توی سر جرقه و بعد درهای کشویی کلانتری را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و پا گذاشت به کلانتری شلوغ پلوغ شهر آفتابگردان. زغال اژه هیچ وقت فکرش را نمی کرد یک سگ پشمکی کوچولو مثل جرقه بتواند همچین سگ پلیس مخفی درجه یکی شود. جرقه نفس عمیقی کشید و بعد وارد کلانتری شد. تصمیم گرفته بود هر کاری که بهش می سپارند، به بهترین شکلی که می تواند انجام دهد و به زغال اژه ثابت کند که اشتباه فکر می کند.

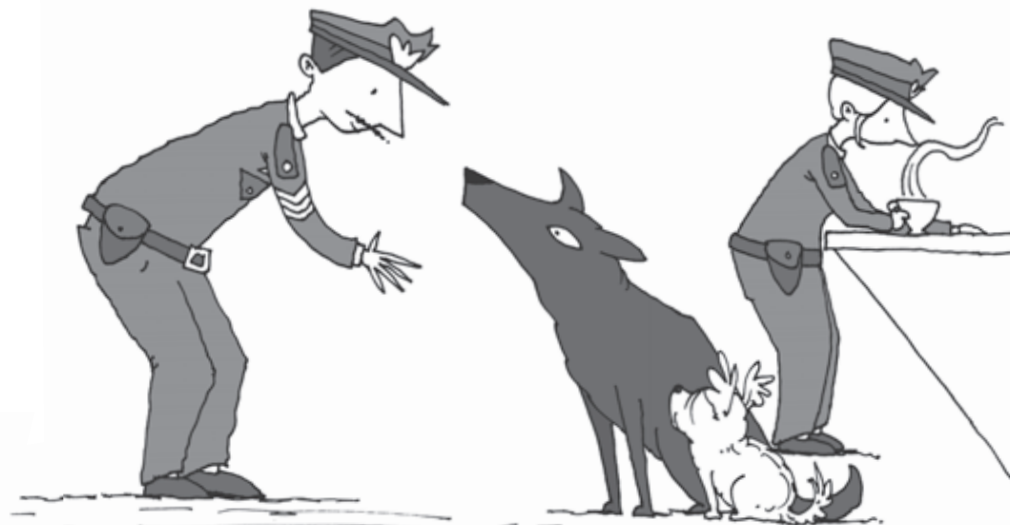


گروهبان گفت: «از این طرف پسرها!» جرّقه و زغال‌اره راه افتادند دنبال گروهبان. از یک راهرو گذشتند و همه رفتند دفتر گروهبان. گروهبان گفت: «یه پرونده داریم که باید حل بشه.» جرّقه و زغال‌اره جلوی میز گروهبان نشستند. جرّقه با خودش فکر می‌کرد که یعنی اولین پرونده‌شان چیست. گروهبان گفت: «کار خودتونه.» و یک پرونده‌ی پلیسی چاق و چله را باز کرد و گذاشت روی میز. دنباله‌ی حرفش را گرفت و گفت: «کار شما اینه که دزدِ جواهر نمایشِ سگ‌ها رو گیر بندازین.» جرّقه با خودش فکر کرد: «همینه!» این همان پرونده‌ای بود که با حل‌کردنش می‌توانست به زغال‌اره نشان دهد که چقدر باهوش و بالیاقت است.



کلانتری شهر آفتابگردان شلوغ و پُرجنب و جوش بود. سروکله‌ی گروهبان سخت پسند با لباس پلیسِ آراسته‌ی آبی‌رنگش از وسط جمعیت پیدا شد. با قدم‌های بلند و محکم آمد سمتِ جرّقه و زغال‌اره. با افتخار گفت: «به کلانتری شهر آفتابگردان خوش اومدین. تبریک می‌گم که با موفقیت از آموزشگاه بهشت آبی فارغ‌التحصیل شدین. من از دو تا سگِ برترِ آموزشگاهم انتظارِ کارهای بزرگی دارم.» جرّقه سینه‌ی کوچولوی قلمبه‌اش را باد کرد و سیخ ایستاد.

دل تو دلش نبود که هر چه زودتر کارش را شروع کند.



گروهبان گفت: «جرقه! من تو رو به عنوان سگِ پلیسِ فوقِ مخفی می فرستم اونجا... سگی که می خواد توی نمایش سگ پنجه آفتاب مسابقه بده.» زغال اژه زیر لب پوزخندِ ریزی زد و با مسخرگی توی گوش جرقه پچ پچ کرد: «چی بهت گفتم پشمکی خانوم؟ دیدی گفتم؟! تو فقط یه سگِ عروسکی کوچولو هستی.» دُم جرقه شل شد و پایین افتاد. انگار آن قدرها هم آسان نبود. چه جور می خواست به زغال اژه ثابت کند یک سگِ تیزهوش و نترس است؟ به خصوص حالا که قرار بود به عنوان یک سگِ نمایشی عروسکی مأموریتش را انجام دهد. حواسش را جمع کرد. باید خوب چشم و گوشش را باز می کرد که ببیند گروهبان چه می گوید.



گروهبان گفت: «یه نفر تاجِ جواهرنشان رو که قرار بوده بدن به سگِ برنده، دزدیده، توی هر سه تا مسابقه‌ی آخر همین اتفاق افتاده. مأموریت شما اینه که دزدِ جواهر رو قبل اینکه بتونه این تاجِ جدید رو بدزده، گیر بندازین.» بعد عکسی را از روی میز برداشت و بالا گرفت. عکس یک تاجِ جواهرنشان درخشان بود.



«تاج پنجه آفتاب گرون‌ترین تاج اتحادیه‌ی نمایش سگ‌هاست. مطمئنم که دوباره سروکله‌ی دزدِ جواهر پیدا می شه. گمون کنم دزد یکی از خودِ سگ‌های مسابقه است. به همین خاطر که می خوام یه سگِ پلیس مخفی رو بذارم روی این پرونده کار کنه.» گروهبان نگاهی به زغال اژه کرد. «زغال اژه! می خوام توی مسابقه‌ی نمایش سگی، مأمور گشت باشی. گشت بزنی و دنبال چیزهای مشکوک بگردی. از هر دو تاتون می خوام گوش به زنگ باشین. دزدِ جواهر نمایش سگ‌ها حتماً چندتایی حقه بلده. قبل اینکه تاج رو بدزده، خوشش می آد یه خرده هم بازی بازی کنه.»

با نویسنده، تصویرگر و مترجم این کتاب آشنا شوید:



وقتی «لزلی گیس» کشف کرد پدرشوهرش را توی بچی «جرقه» صدا می‌زده‌اند، فهمید بالاخره همان اسمی را که می‌خواهد پیدا کرده، یک اسم جذاب و درست‌درمان برای سگِ پلیس مخفی پشمکی‌اش! ولی خب بیشتر از همه، دو تا توله‌سگ خیلی بازیگوش به اسم «پورشه» و «کسفورد» بودند که الهام‌بخش واقعی لزلی برای خلق شخصیت جرقه شدند. این دو تا توله‌سگ درست مثل جرقه باهوش و شجاع و تندوتیز بودند و با اینکه هم‌قد یک گربه‌ی کوچولو بودند، احساس می‌کردند مثل سگ‌های تازی گنده و قلدر هستند.



وقتی «استیون مایکل کینگ» پسر بچه بود، عاشق کشیدن نقاشی بود، آن هم نقاشی از سگ‌ها، سگ‌های غواص، سگ‌های ماشین‌سوار، سگ‌های گیتارنواز، سگ‌های پرنده ... خلاصه هر کاری که استیون فکر می‌کرد یک سگ معمولی توی یک روز معمولی می‌تواند انجام دهد. حالا استیون ازدواج کرده و دو تا بچه‌ی بزرگ، یک طوطی و سه تا سگ دارد، ولی هنوز هم دارد سگ نقاشی می‌کند. سگ توی ماشین، سگ روی موتورسیکلت، سگی که لباس‌های خُل‌وچلی پوشیده یا سگی که در حال تعقیب دزدهاست.



وقتی به «سیرین‌نوش امینی» گفتند «بیا این چهار تا کتاب مال تو، ترجمه‌شان کن» خیلی خوشحال شد. از همان اول که جرقه را دید، قند توی دلش آب شد. از بس جرقه به دلش نشست، با آن دست‌وپاهای کوچولو، قیافه‌ی نمکی، چشم‌های نقطه‌ای و پشمک‌هایش که می‌ریزد روی چشمش! او از جرقه خیلی چیزها یاد گرفت. مثلاً یاد گرفت برای رسیدن به آرزوهایش باید دل به دریا بزند و تلاش کند.

